

گرفتاری دنیا و آخرت می‌دانند، اما به هنگام عمل می‌لنگند و مرتکب گناه می‌شوند و به عبارت دیگر در مرحله‌ی عمل حریف خود نمی‌شوند. دلیل این کار ضعف ایمان افراد است.

❑ نشانه‌های برخورداری از ایمان

قرآن مواردی را معرفی می‌کند که بعضی از افراد در اثر استحقاق و لیاقتی که پیدا می‌کنند، بر ایمانشان افزوده می‌شود. یکی از این موارد، قرار گرفتن افراد در موقعیت‌های دشوار زندگی (مانند جنگ) است. دشمنان اسلام در مهم‌ترین جنگ خود علیه مسلمانان (جنگ احزاب) به هدف نابودی اسلام به میدان گام نهادند، تا در یک حمله‌ی برق‌آسا فاتحه اسلام را بخوانند. دشمنان افزون بر بسیج نیروهای فراوان، شایعه پراکنی و جنگ روانی به راه انداختند. آنان شایع کردند که به زودی اساس اسلام را برخواهند چید و رهبر مسلمانان را خواهند کشت. این تبلیغات اشخاص ضعیف الایمان را در ناراحتی عمیقی فرو برد.

ترس و خود باختگی به سراغشان آمد و احساس کردند که در دین خود چندان استوار نیستند و با این روحیه توان رویارویی با دشمن را ندارند. اما بعضی از مؤمنان نه تنها خنثی بر ایمانشان وارد نشد، بلکه ائتلاف شوم دشمنان در جنگ احزاب و تهدیدات و تبلیغات بیرونی بر

ایمانشان افزود.

مشابه این تهدیدات و راه انداختن جنگ‌های روانی در زمان ما نیز در برابر اسلام ناب محمدی در جریان است. شرایط جاری کشور اقتضا می‌کند که واکنش مسلمانان در برابر وضعیت موجود، بسیار حساب شده باشد.

دستیابی به این مقام در گرو تلاش افراد رقم خواهد خورد، زیرا کار خداوند گزافه نیست و بی جهت و یا به صورت ناخواسته و تحمیلی نعمتی را به کسی نمی‌دهد. کار خداوند این است که کسانی که به طرف او پروند و راه حق را برگزینند، به آنان کمک می‌کند. در حدیث قدسی آمده است: بنده‌ی من، تو یک قدم به طرف من بردار، من دوقدم به سوی تو بروم. داشت: «تقدم الی» شرعاً تقدم الیک زراعاً». پس اولین نشانه‌ی ایمان، این است که حوادث دشوار و کمر شکن مؤمنین را از میدان فراری نمی‌دهد و موجب دوری آنان از دین و دستورات دینی نمی‌شود، بلکه آنان را آبدیده‌تر می‌نماید و بر ایمانشان می‌افزاید.

تسؤل سکنینه و برخورداری از آراش نیز یکی از نشانه‌های مؤمن است. البته این نعمت پی حساب نیست و همگان از این نعمت بهره ندارند. کسانی از این نعمت بهره‌مند خواهند شد که صادقانه ایمان آورند و

تصمیم داشته باشند دستورات دین را جدی بگیرند. از نشانه‌های مؤمنان واقعی این است که با شنیدن نام خدا، دلشان می‌لرزد: «الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ» علت این لرزش، درک عظمت خداوند است. آنان با یادآوری عظمت خداوند، چنین حالی برایشان پدید می‌آید. این حالت در رویارویی عادی و معمولی ما با یک شخص بزرگ و معنوی قابل درک است. هر یک از ما در رویارویی با این اشخاص، دچار اضطراب می‌شویم، به گونه‌ای که توان سخن گفتن از ما سلب می‌شود، با این که یقین داریم هیچ تهدیدی از سوی آن‌ها متوجه ما نیست.

نشانه‌های دیگر مؤمنان این است که شنیدن آیات قرآن بر ایمانشان می‌افزاید و در اعمال و رفتارشان بر خدا توکل می‌کنند: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُ اللَّهِ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رُبَّمَا يَتَذَكَّرُونَ» (۵)

پی‌نوشت:

۱. آل عمران / ۱۹۱
۲. زمر / ۲۵
۳. نمل / ۱۴
۴. آل عمران / ۱۷۳
۵. انفال / ۲

مثل نیلوفر پاک

معصومه اسماعیلی



کاش می‌دانستی مادر که وقتی چشمانت را لحظه‌ای برهم می‌گذاری و رو به سوی آسمان می‌کنی، بی‌نگاه‌های آرام تو قلبم می‌گیرد و انگار که تبسم می‌زند و اگر لب فرو بندی و بامن سخنی نگویی، اشک‌هایم را بر بستر تنم می‌کنم و دست برگردنم انداخته آسمان می‌کنم، که لحظه‌ای چشمانت را از دیدگاتم بگیر و با این جان خسته سخن بگو که زندگی بی تو در مرگ نفس کشیدن است.

مادر! باور ندارم تنهاییم بگذاری در حالی که خوب می‌دانی بی تو و پس از تو چاده‌ی دوری پیش رو دارم، آنروز که فریاد غمگین تو از پشت این در سوخته به سوی آسمان بلند شد، ابتدای مرگ من بود و انتهای درد تو. پس بگذار سر به روی سینه‌ات بگذارم و تو هم دست بر سرم تا آغوش تو، آغاز اشک‌هایم من باشد تا پس از این ناز آغوش تو را همیشه در سینه‌ی خود احساس کنم و گرمی دستان نوازشت را بر سرم، پرستوی مهاجر من چشمانت را میند که بی تو می‌میرم و آغوش گرم‌تر را از من بگیر که هنوز غنچه‌ای شکفته‌ای و محتاج نوازشم.

مادر نفس در سینه حبس مکن که فریادم به سوی آسمان بلند است و رنگ داغ بر سینه‌ام مزن که تاب شقایق شدن ندارم.

پس از تو مرا ام المصائب می‌نامند و با زخم صد داغ، سینه‌ام را شرحه شرحه می‌سازند. پس از تو درد را هم چون جان در سینه می‌فشارم و بهانه‌ها برای گریستن دارم، قصه‌ها برای گفتن.

مادر! از آن روز که نامردی و بی‌غیرتی پیمان در ثقیفه بستند و سینه‌ی داغدارت را در پشت در شکستند و رنگ نیلوفر بر چهره‌ات زدند دانستم که روزی نیز شمشیر کین بر فرق قرآن فرود خواهد آمد و دستان کوچک من باید خون از پیکر محراب بشویند. پس از تو همیشه به یاد اشک‌های گونه‌ات، گونه‌هایم را تر می‌کنم و به لبخندهای دلنشینت در تلاطم بغض، به روی درد تبسم می‌کنم. ولی مادر نخل‌ها را سر می‌برند و رو بروی چشمانم جاده‌ای از خون می‌کشند و جانم را در پیکرتا زینم قطعه قطعه می‌کنند. تو کجایی که چشم‌های بی قرار مرا از اشک بشوینی و دستان اندوهم را که با شدت خشم بر سرمی‌زنم، در دستت بگیری و بوسه بر پیشانی‌م زنی، تا لحظه‌ای آرام گیرم. مادر! پس از تو باید جگر گوشه‌هایت را یا با جگری پاره ببینم و اشک حسرت بر چهره بیافشانم و یا بر سر تیزه در تلاوت

قرآن به تماشا بنشینم.

مادر! من سر بر چوبه‌ی محمل

کوبیده‌ام، تو این دردها را صدبار

کشیده‌ای و این زخم‌ها را بارها بر پیکر خویش دیده‌ای، هم آن

روز که دستان باغبان، لاله‌هایت را بی‌شرمانه بستند و تو را در داغ

غربتت با سینه‌ای خونین در کوچه کشاندند و هم امروز که هم‌چون کبوتری بال و پر شکسته در

بستر پرواز افتاده‌ای و تمام دردها را هم‌چون بغض در سینه فرو می‌خوری و هیچ نمی‌گویی. تا آنکه

اشک‌هایش را در چاه می‌ریزد و یا او درد دل می‌گوید از داغ تو نسوزد و قامت خمیده‌اش

از درد غربت نشکند.

و تو مادر رو بروی چشمانم دیدگانت را آرام برهم می‌نهی و دستانت را بی‌اختیار

از سرم رها می‌سازی و هم‌چون آفتاب رنج غربتت غریبانه غروب می‌کنی.